**روزگار فاطمه (سلام الله علیها)**

آفتاب، از كجا طلوع مي كند، از كجا نور مي افشاند، و پرتو پرتلالو خود را از كجا همچون باراني از پولك هاي طلايي و ذراتي از گرد نقره و قطراتي از شبنم عطرآگين، فرو مي پاشد؟
اگر برخاستگاه آفتاب طبيعت، افق هاي سيمابگون پهنه جهان ما است، آفتاب معنويت و روحانيت، خانه اي ديگر و برخاستگاهي ديگر دارد: خانه محمد (ص) رسول خدا، پيامبر اسلام، و آخرين پيامبر الهي، خانه نور و جايگاه آفتاب معنويت است...
اينجا، اين خانه كوچك و ساده، اما در عين حال شكوهمند و پرجلال - كه شكوه و جلال آن، نه در عظمت ساختمان كه در عظمت صاحب آن و عزت ساكنان آن است - خانه اي است كه آفتاب معنويت و روحانيت، در آن تجسم پيدا مي كند و آفتاب طبيعت، اين چراغ پرفروغ منظومه شمسي، با چشم حسرت بدان مي نگرد...
و در گستره انوار همين آفتاب زرتاب است كه آن اختر تابناك عصمت و طهارت، يعني فاطمه زهرا(س)، چشم به جهان مي گشايد، تا چشم جهان را به تماشاي جمال پرجلال خود خيره سازد...
آري، فاطمه زهرا (س)، آن اختر تابان عصمت و طهارت، در خاندان نور، در خانه وحي، در فرودگاه فرشتگان آسمان، در منزلگه جبرئيل، در مشرق رسالت و تقوي چشم به جهان گشود، و جهان اسلام و افق معنويت و روحانيت را با طلوع مسعود وجود مبارك خويش، نوري ديگر و فروغي ديگر بخشيد...
او در خانه اي چشم به جهان گشود كه چشمان پرانتظار جهان انسانيت، در درازناي زمانها، و در فراخناي مكانها، بدان دوخته شده است. خانه اي كه چشم جهان و چشم تاريخ به شعاع هاي پرنور و گرم و گرمي بخش فروغ تربيتهاي آن و روشنايي تعليمات و اشراقات آن، خيره مانده است. خانه اي كه با همه كوچكي و سادگي اش، مكتب پرعظمت و پرجلال و انسان ساز جهان انسانيت است. خانه اي كه جايگاه و پايگاه يگانه معلم راستين جامعه انسانيت در آن قرار داده شده است: خانه محمد (ص)، خانه پيامبر، خانه معلمي كه خود به مكتب نرفت و خط ننوشت، لكن به غمزه مساله آموز صد مدرس و صدها مدرس شد.
آري، اينجا خانه پيامبر و تولدگاه ستاره پرفروغ خاندان رسالت و سازنده گهواره امامت و سمبل پاكي و عصمت بود... فاطمه زهرا (س) دوران كودكي و صباوت را در اين خانه گذراند. در اين خانه و در مهد تربيت و تحت ارشادهاي مستقيم پيامبر اسلام، يگانه مربي جهان بشري... و خوشا بر كودكي كه خداوندگار زمين و زمان و آفريدگار هستي و جهان چنين آموزگاري را براي تربيت و ارشاد او برگزيند و سايه مهر و عطوفتش را بر سر او بگسترد. آموزگاري بر قله رسالت و پيامبري در اوج آموزگاري و مهر و عطوفت كه خود شايسته ترين پدر جهان و بايسته ترين تربيت دهنده افراد بشر و نسلهاي انسان، در گستره زمين و زمان است.
درباره پدر بزرگوار و عاليقدر فاطمه (ع)، به راستي چه مي توان گفت كه از فرط عظمت و جلال و شكوه و جمال او لب از گفتن و قلم از نوشتن فرو مي ماند. تاريخ جهان در پي شناختن چنين پدري قد علم كرده و در طول قرنها ،نسل در پي نسل زبان به وصفش گشوده اند . ليكن تاريخ هنوز در خم كوچه اول درمانده و بشريت هنوز بيان نخستين كلام وصف او را به پايان نبرده است.
راستي اين است كه بيان خصلتها و خصوصيات پيامبر و بر زبان آوردن توصيف صفات او، جدا از شناخت قدرت آفريدگار و بيان آن ميسر نيست. از اين رو چه بهتر كه ما نيز به ذكر يكي از كلمات بليغ آسماني اكتفا كنيم: آنجا كه خداوند، خلق و خوي پيامبر و روش زندگي او را، با صفتي شايسته توصيف مي كند و با اين وصف بي بديل، قدرت بي مانند خويش را بيان مي نمايد. بدينسان كه مي فرمايد: انك لعلي خلق عظيم، يعني در حقيقت تو بر خلق و خويي نيكو و پرعظمت آراسته هستي.
آري راستي كه او به حق زيبنده چنين ستايشي و سزاوار چنين توصيفي بود و آنجا كه خداوندگار در وصف پدر فاطمه زهرا چنين سخن مي گويد، مخلوق ناتوان خداوند چه كلامي مي تواند بر زبان و قلم آورد؟
فاطمه زهرا (س) در روزگاري پا به عرصه هستي نهاد كه پدر گرامي اش دشوارترين دوره حيات پربركت خود را مي گذرانيد. از چندي پيش، دشمنان سرسخت و قسم خورده پيامبر، كه با همدستي گروهي از افراد نادان و سياه دل قريش، سپاهي از جهل و شرك تشكيل داده بودند، پيامبر اسلام و ياران فداكارش را در حلقه خصومت هاي خود به محاصره گرفته بودند. اين محاصره، تنها يك محاصره سياسي نبود، بلكه در عين حال، محاصره وحشت و خطر و تهديد، و بدتر از همه محاصره اقتصادي هم بود.
مشركين، در پي مبارزاتي سخت و فرساينده، سرانجام مسلمانان را از شهر و زادگاه خود، «مكه» بيرون راندند و آنها را، در خارج از شهر، درون دره يي كه در تاريخ به نام «شعب ابي طالب» معروف شده، به صورت گروهي تبعيدي و رانده شده، در محاصره نگاه داشته بودند. سران قريش، براي تمام افراد قبايل، به شدت قدغن كرده بودند كه هيچكس به آن پناهگاه آكنده از وحشت و خطر نزديك نشود، هيچكس با پيامبر و يارانش تماس نگيرد، و هيچكس با آنها داد وستد نكند، نه چيزي از آنها خريداري كند، نه به آنها كاري رجوع كند و دستمزدي بدهد، و نه حتي يك قرص نان بفروشد.
بدينسان، زندگي پيامبر و يارانش، در آن تبعيدگاه پررنج، با درد و محروميت و گرسنگي مي گذشت. مواد خوراكي جيره بندي شده بود، و گاهي غذا چنان كم بود كه بزرگسالان از فرط گرسنگي به ناله مي افتادند و كودكان بي هوش بر زمين مي افتادند.
همراه با فقر و گرسنگي، بيماري و مرگ و مير نيز آمده بود و گروهي از نزديكان رسول خدا و تني چند از بهترين ياران و ياورانش در همان تبعيدگاه و بر اثر آن محاصره مخوف و گرسنگي و امراض ناشي از آن، جان سپردند.
و در چنان دوران سياه و دردباري بود كه فاطمه زهرا (س) چشم به جهان گشود. دوران شيرخوارگي خود را، در همان محيط سپري كرد. در همان ريگزار داغ، برپاي ايستادن و راه رفتن را آموخت و در همان دره تحت محاصره، گوش دردآشنايش با فريادها و ناله هاي كودكان گرسنه و محروم، آشنا و همنوا شد. آري، او از نخستين روزهاي ميلاد مبارك اما آميخته به رنج و دردش، زندگي را با محرومان آغاز كرد، با محروميت كشيدگان و زجرديدگان و مستضعفان زيست، و همگام با دردمندان و ستم ديدگان روزهاي زندگي را پشت سر نهاد...
اما در كنار اين همه درد و رنج و محروميت، بزرگترين نعمت ها نيز با او بود: زيرا كه آن دختر بي همتا، از لطف بسر بردن از سايه مهر و عطوفت پيامبر خدا بهره مند بود. او، در مكتب انسان ساز رسول خدا (ص)، و در دامن پر از صفاي خديجه كبري پرورش مي يافت و هر روز، جهاني از پاكي و صفا و معنويت و جهان بيني عميق و راستين معنوي، و در يك كلام تمامي رمز و رازهاي شگرف خداشناسي و خداجويي و خدابيني را در آن مكتب سازنده و ارزنده مي آموخت.
بدينگونه بود كه فاطمه زهرا (س) الگوي بي مانند و شاخص و نمودار كامل يك بانوي نمونه، اسوه راستين تربيت اسلامي و اسوه باشكوه مكتب الهي اسلام گرديد. بدانسان كه از همان سنين نوجواناني و آغاز شكوفايي و بالندگي، وجود گرامي اش، در بردباري و استقامت در برابر سختي ها و مصائب، و علاقه و مهر بي پايان به محرومان و مستمندان جامعه، اسطوره يي جاودانه و مصداقي روشن و بارز گرديد.
فاطمه زهرا (س) كه در سنين كودكي، مادر بزرگوار و ارجمندش را - در پي تحمل مصائب زندگي در شعب ابي طالب- از دست داده بود، از همان دوران طفوليت، مسئوليت هاي سنگيني را بر دوش هاي ترد و كودكانه اش تحمل كرد. بالاترين آن مسئوليت ها، نگهداري و پرستاري از پدربزرگوارش بود، كه اندوه از دست دادن همسري چون خديجه كبري در اعماق جانش باقي مانده بود، و دختر خردسال، خود را در آن اندوه شريك و همدرد پدر مي ساخت و همواره مي كوشيد تا درد پدر را تسكين دهد و جاي خالي مادر را، در زندگي اندوهبار داخلي، با لطف وجودش و فهم و درك و درايتش، و فضل و فضيلت و كمالش پر كند...
او از نظر مراتب كمال و فضيلت، و همدردي هوشمندانه با پدري چون پيامبر خدا و مسئوليت پرستاري از قلب شكسته چنان پدري، به چنان پايه و مايه ارجمندي رسيد، كه از سوي پدر عاليقدرش، سند افتخار و سرفرازي بي مانندي درباره اش صادر شد و از لسان رسول خدا (ص) لقب «ام ابيها» يافت...
«ام ابيها»، يعني «مادر پدر خويش» كه از يك ديدگاه، نشانه نقش مادرانه يي بود كه فاطمه زهرا (س) درباره پدر بزرگوارش ايفا كرده بود. از ديدگاه ديگر نيز مطرح و درخور بررسي است: اين لقب، نشانگر احترام عميقي است كه پدر گرانقدر فاطمه، براي دختر محبوب و ميوه دل و جان خود قائل بود. و نيز نشانگر نوعي احترام آميخته به قدرداني، نسبت به كل شخصيت و اعتبار قشر محروم و متروك و ستمديده «زن» بود. موجودي كه سالها و قرنها، در جامعه عرب جاهلي سركوب شده بود و در آخرين سالهاي پيش از اسلام، مي رفت كه دوران فناي كامل و زوال قطعي خود را سپري سازد. مي رفت تا به محض تولد، يا زنده به گور شود، يا چون لكه ننگي، چون شيء ناپاك و منفوري، دور از ديدرس و دور از دسترس، در تاريك ترين گوشه انبارها و زيرزمين ها، زنداني شود و مخفيانه به زندگي سرشار از درد و رنج و نكبت و ذلت خود ادامه دهد. تا وقتي به سن بالندگي رسيد، مانند كالايي بي ارزش، به ديگران واگذار شود، تا از او به عنوان وسيله اي براي زاد و ولد پسران، يعني اصحاب كار و تلاش و جنگ و كشتار، استفاده شود. و اين، تازه سرنوشت خوشبخت ترين دختران عرب مي توانست به شمار آيد، كه سعادت رهايي از مرگ بي رحمانه و زنده به گور شدن با دست پدران خود را يافته باشند...
اما وجود گرانقدر فاطمه زهرا (س) با آن احترام عميق و محبت سرشاري كه پدرش براي او قائل بود، يكباره طومار چنين سرنوشتي را در زندگي جامعه زنان، درهم پيچيد و سرنوشتي تازه براي «زن» رقم زد. به بركت تربيت هاي اسلامي، از محيط خانه، كانوني پر از صفا و صميميت و سرشار از عطوفت و مهرباني به وجود آورد. خانه را به صورت آموزشگاه بزرگي بازسازي كرد، كه توانست در آن، پسراني همانند حسن و حسين(ع) و شيرزناني همچون زينب و ام كلثوم را در وجود آورد و تربيت كند.
آري، او به عنوان نمونه «زن» در جامعه اسلامي و انساني، توانست در راه ايمان و تقواي استوار، و در مسير تشييد مباني انقلاب نوپاي اسلام، سنگر به سنگر و خانه به خانه و ميدان به ميدان، همراه با پدر و همگام با همسر بزرگوارش پيش رود، تا جايي كه حتي جان عزيز خود را در مسير تعهد و مسئوليت عميق اسلامي خود، فدا كند...
بانوي نمونه اسلام، در عرصه خانه اش يك كدبانوي كامل، در برابر شوهرش يك همسر فداكار و شكيبا، در مورد فرزندانش يك مادر بي همتا و دلسوز و مربي، در پهنه كار و تلاش، يك كوشنده خستگي ناپذير، در جهان اسلام يك مسلمان نمونه و الگو، در عرصه حفظ و صيانت از دستاوردهاي انقلاب اسلامي يك مبارز تلاشگر و سازنده، و در برابر خالق خويش يك مؤمن پرهيزگار و پاكدامن و پارسا بود... در خانه اش با دست هاي رنج ديده خود، كه از فرط كار و تلاش، لطمه ديده و آزرده و تاول زده بود، كار مي كرد و «دستاس» مي كشيد و گندم مي كوبيد و نان مي پخت، تا سفره بي رنگ و رونق خانه، قوت لايموتي داشته باشد. با سن و سال اندك خود، كارهاي طاقت فرساي خانه پرجمعيت و عائله مندشان را شخصاً انجام مي داد، و انتظام امور خانه را به تنهايي برعهده داشت... شب ها را، با تني خسته و جسمي درهم كوفته، به جاي آرام و استراحت، تا نيمه شبان و گاه تا سحرگاهان، بر سر سجاده بيدار مي نشست و به دعا و نيايش و راز و نياز با آفريدگار يكتاي خود مي گذرانيد... در معركه جنگ و مهلكه نبرد حق و باطل، به ياري مجروحان و زخم خوردگان مي شتافت و با دست هاي مهربانش، مرهم بر جراحاتشان مي گذاشت... و در عالم سياست و جهان بيني سياسي اسلام، قهرماني نستوه، مجاهدي راستين، و رزمنده اي خستگي ناپذير و به تمام معني انقلابي بود...
او در راه دفاع از حق خود و خاندانش، كه در حقيقت حق جامعه مسلمين و طبقه محرومان بود و با پايمال شدن آن، حق جامعه و حقيقت انقلاب اسلامي پايمال مي شد، يك دم از پاي نمي نشست. چون كوهي استوار، در برابر ناملايمات مي ايستاد و مي جنگيد. به مسجد مي رفت و با ايراد خطابه هاي آتشين و سخنراني هاي روشنگر، حق خود و خاندانش را آشكار مي ساخت و حكومت وقت را رسوا و استيضاح مي كرد.
همين اعمال و كنش ها و واكنش هاي آگاهانه و روشنگرانه او، به روشني نشان مي دهد كه دختر پيامبر و همسر جانشين پيامبر و مادر امامان برحق، تنها زن خانه و كدبانوي كاشانه نبود، بلكه او بانوي كار و پيكار، زني قهرمان و رزمنده اي شايسته در عرصه هاي گوناگون زندگي بود: قهرمان صحنه كار، صحنه سياست، صحنه عبادت، صحنه آموزش و تربيت، صحنه جهاد و پيكار و شهادت، و بالاخره سرآمد فضايل و فضيلت ها، كارآيي ها و كارداني ها، دانايي ها و توانايي ها، و شايستگي ها و بايستگي ها بود...
در زندگي فردي و اجتماعي فاطمه زهرا (س)، ديده تيزبين واقع نگران، به نكات برجسته اي برخورد مي كند، كه هر يك مي تواند حلال مسائل و گره گشاي بسياري از مشكلات خانوادگي دختران و بانوان جامعه اسلامي ما باشد.

**منبع: پایگاه راسخون به نقل از روزنامه همشهری**